

بحران در ترجمه و تألیف ادبی

چندی پیش پرسشی دربارهٔ بحران در ترجمه و ادبیات تألیفی برای جمعی از صاحب‌نظران در دو حوزهٔ ادبیات و ترجمه فرستادیم و از آنان خواستیم که پاسخ خود را برای ما بفرستند. این بزرگواران پرسش ما را پاسخ دادند و ما هم قرار بر این است که این پاسخ‌ها را چون مبسوط است در چند شماره منتشر کنیم. مدتی پس از ارسال پرسش، توضیحی دربارهٔ برخی واژه‌های به کار رفته در پرسش برای شرکت‌کنندگان در این میزگرد غیرحضورى فرستادیم. در اینجا هم دو تا از پاسخ‌های رسیده را منتشر می‌کنیم (دکتر حسین پاینده و دکتر علیرضا آبیژ) و هم اصل پرسش و توضیح تکمیلی را. لازم به توضیح است که چون پرسش چندوجهی است و خود متشکل از چند پرسش است، پاسخ‌دهندگان محترم هر کدام به وجهی از پرسش پاسخ داده‌اند.

پرسش: می‌دانیم که نظام ترجمه و نظام ادبیات با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ دارند چون خروجی هر دو نظام متن است و متن هم بر اساس هنجارهایی نوشته می‌شود که در وضعیت غیربحرانی کم و بیش در دو نظام مشترک است. در این پرسش فرض ما این است که اگر در کشوری نظام ادبی قوی باشد نظام ترجمه هم قوی است و برعکس، در کشوری که نظام ادبی آن تضعیف شده باشد نمی‌توان انتظار داشت که نظام ترجمه‌اش قوی باشد. قبل از انقلاب ارتباط میان دو نظام ترجمه و ادبیات بسیار آشکار و قوی بود. بسیاری از مترجمان نویسنده بودند و بسیاری از نویسندگان ترجمه هم می‌کردند. در نتیجه هنجارهای حاکم بر نگارش ترجمه و تألیف تا حد زیادی به هم نزدیک بود. به نظر می‌رسد در چند دههٔ اخیر، در رابطه میان این دو نظام خللی ایجاد شده و نظام ترجمه با بحرانی روبه‌رو شده است. از تعداد نویسندگان و شاعرانی که ترجمه می‌کنند کاسته شده و بسیاری از مترجمان عقبه ادبی ندارند و با هنجارهای تولید متن ادبی آشنا نیستند؛ این افراد نه ادبیات کلاسیک می‌خوانند و نه نیازی به خواندن این نوع ادبیات می‌بینند. آنچه می‌خوانند ادبیات ترجمه شده است و بدیهی است که هنجارهای تولید ترجمه را از همان ترجمه‌ها می‌گیرند. بدین ترتیب به نظر می‌رسد نظام ترجمه دارد از

نظام ادبی فاصله می‌گیرد و به نوعی «خودکفایی» می‌رسد. فرض ما این است که نظام ادبی نیز که دیگر نمی‌تواند مثل گذشته به نظام ترجمه خدمت کند خود دچار بحران شده است. آیا با این فرض موافقت می‌کنید؟ آیا در سال‌های پس از انقلاب، نظام ادبی به‌راستی تضعیف شده است؟ نشانه‌های چنین وضعی در چه زمینه‌هایی بارز است؟ در کیفیت زبانی تولیدات ادبی یا در محتوای ادبی؟ آیا می‌توان ادعا کرد که برخلاف گذشته که متن ترجمه در سیطره متن ادبی قرار داشت امروز متن ادبی متأثر از هنجارهای متون ترجمه‌ای است؟ به عبارت دیگر، آیا زبان ترجمه بر زبان تألیف اثر گذاشته یا هنجارهای تألیف همچنان در ترجمه دست بالا را دارد؟

توضیح تکمیلی: در پرسشی که پرسیده‌ام، دو اصطلاح «نظام ادبی» و «نظام ترجمه» را به کار برده‌ام. با توجه به این که این دو اصطلاح از نظریه ابن زوهر گرفته شده، فکر کردم شاید بی‌مناسبت نباشد توضیحی درباره آنها بدهم. نظریه ابن زوهر مبتنی بر این فرض است که اثر ادبی از بافت فرهنگی و اجتماعی آن جدا نیست بلکه محصول زمان و مکان و سنتی است که در آن تولید می‌شود. اگر، برای مثال، در تولید یک اثر ادبی، به سنت ادبی توجه نکنیم، نمی‌توانیم ابداعات و انحرافات آن اثر را ارزیابی کنیم. بنابراین آثار ادبی جزئی از نظام ادبی هستند، نظامی متشکل از همه عناصر مختلف ادبی و غیرادبی که در تولید اثر ادبی تاثیر دارند. بدین ترتیب ادبیات یک نظام یا system است. دلیل این که از واژه system استفاده شده این است که عناصر درون این سیستم با یکدیگر ارتباط دارند و یک کل واحد را تشکیل می‌دهند. ابن زوهر به جای کلمه نظام ترجیح می‌دهد از اصطلاح «نظام چندگانه» استفاده کند چون به‌زعم ایشان این واژه تنوع عوامل ادبی و غیرادبی و تحرک و تعامل و وابستگی متقابل این عناصر و تاثیر آنها در تولید ادبی را بهتر بیان می‌کند. ابن زوهر معتقد است در هر نظام (چندگانه) یک کشمکش درونی و همیشگی وجود دارد. عناصری از این نظام که در مرکز نظام هستند برای حفظ جایگاه خود تلاش می‌کنند و عناصری که در حاشیه قرار دارند تلاش می‌کنند خود را به جایگاه مرکزی برسانند. از نظر ابن زوهر، ترجمه هم یک نظام (چندگانه) است و مرکز و حاشیه دارد و برخی انواع ترجمه (مثلاً ترجمه رمان) در مرکز قرار دارد و برخی دیگر (مثلاً ترجمه متن ترانه) در حاشیه. نظام ترجمه مثل هر نظام دیگر (نظام سیاسی، نظام حقوقی، نظام اقتصادی، نظام ادبی و غیره) از سایر نظام‌ها کم و بیش تاثیر می‌گیرد و بر سایر نظام‌ها کم و بیش تاثیر می‌گذارد.

از نظر این زوهر، نظام (چندگانه) ادبی دارای عناصر کلان زیر می‌باشد: ۱. مخزن اقلام زبانی (رپرتوآ) ۲. نهاد ۳. تولیدکننده متن ادبی (نویسنده) ۴. بازار ۵. محصول ادبی (متن) چنانکه گفته شد، این عناصر ارتباط متقابل با یکدیگر دارند و در یکدیگر تأثیر می‌گذارند و متن ادبی دیگر مهم‌ترین عامل در نظام ادبی به حساب نمی‌آید. بدین ترتیب اگر قرار باشد متنی تولید شود باید نخست نویسنده و خواننده وجود داشته باشد و بعد یک مخزن اقلام زبانی وجود داشته باشد که یک نهاد صاحب صلاحیت آن اقلام را تأیید کند. برای فروش چنین متنی هم باید بازاری وجود داشته باشد.

در پرسشی که من مطرح کرده‌ام دو عنصر مخزن اقلام زبانی و نهاد اهمیت زیادی دارند. در اینجا توضیح مختصری دربارهٔ این دو عنصر بر اساس نظریه ابن زوهر تقدیم می‌کنم.

مخزن اقلام زبانی (به اختصار مخزن) عبارت است از مجموعه قوانین (دستور زبان) و اقلام زبانی (واژگان) که مصالح تولید متن به حساب می‌آیند. مخزن ادبی مجموعه قوانین و واژگان و اقلام زبانی است که در تولید متن ادبی به کار می‌رود. نویسنده برای تولید ادبی و خواننده برای درک متن ادبی نیاز به مخزن ادبی دارند هرچند که این دو نوع مخزن لزوماً یکسان نیستند. قدمت نظام ادبی یکی از عواملی است که تعیین می‌کند نویسندگان چه استراتژی‌هایی برای نوشتن به کار می‌گیرند. فرهنگ‌هایی که نظام ادبی غنی دارند طبعاً مخزن ادبی قوی هم دارند ولی فرهنگ‌هایی که نظام ادبی شان چندان قدمت ندارد مخزن چندان غنی ندارند و اقلام زبانی را از مخزن سایر زبان‌ها به عاریه می‌گیرند. البته وجود مخزن غنی به این معنی نیست که نویسندگان حتماً از آن مخزن استفاده می‌کنند. در شرایطی که ادبیات با بحران روبه‌روست، نویسندگان ممکن است به هر دلیل دسترسی به مخزن زبانی و ادبی خود نداشته باشند. به گمان من بحرانی که در شرایط فعلی دامنگیر نظام ادبی و نظام ترجمه شده دقیقاً همین است که تولیدکنندگان این نوع متون از دسترسی کامل به مخزن غنی زبانی و ادبی در دو حوزه تألیف و ترجمه محروم مانده‌اند.

مخزن از سه بخش اساسی تشکیل شده است: ۱. سطح مفردات یعنی تک‌واژها و واژگان؛ ۲. سطح نحو و ترکیبات واژگانی؛ ۳. سطح مدل‌ها. در این سطح، نویسنده متن (اعم از متن کامل یا بخش‌هایی از هر نوع متن)، عناصر متعلق به دو سطح اول را با توجه به نوع متن (ژانر) به کار می‌گیرد. رمان مثالی از متن کامل و نوعی خاص از متن

است و نوشتن دیالوگ‌های رمان مثالی از بخشی از متن است. هم نویسنده و هم خواننده برای نوشتن و فهمیدن متن باید دانش قبلی از این سطح داشته باشند. این نوع دانش وابسته به مکان و زمان و سنت ادبی است و جهانی نیست و نویسنده در خلال تربیت زبانی و ادبی خود به چنین دانش یا تجربه‌ای دست پیدا می‌کند. پس نویسنده مخزنی از مدل‌ها دارد (یعنی می‌داند که چه هنجارهایی برای نوشتن انواع ژانر وجود دارد) که آنها را از محیط ادبی خود کسب کرده و درونی کرده و تحت محدودیت‌های حاکم بر نظام ادبی به کار می‌گیرد. در حوزه ترجمه، مترجمان نسل جدید به نظر می‌رسد در هر سه سطح مشکل دارند و البته هر چه سطح بالاتر می‌رود مشکلات بیشتر می‌شود. نهاد مجموعه‌ای از افراد و سازمان‌ها و گروه‌هاست که هنجارهای حاکم بر فعالیت ادبی را تعیین می‌کنند و بر کاربرد آنها نظارت می‌کنند و پاداش می‌دهند یا تنبیه می‌کنند. هر تصمیمی که نویسنده در هر سطحی می‌گیرد تحت سیطره نهاد است. نهاد متشکل است از منتقدین، انتشارات، برخی از نویسندگان، مجلات فرهنگی و ادبی، باشگاه‌های فرهنگی، موسسات دولتی، فرهنگستان، موسسات آموزشی شامل دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها و رسانه‌های جمعی. بدیهی است نهاد به دلیل این که از جمع افراد و سازمان‌های مختلف تشکیل می‌شود یکدست نیست و همه افراد آن نظر و سلیقه واحدی ندارند و نمی‌توانند سلیقه یا ذوق خاصی را اعمال کنند. این گروه‌ها و افراد و سازمان‌ها در درون خودشان مدام در حال مبارزه هستند تا جایگاه نخست را از حیث تأثیرگذاری کسب کنند و ممکن است در عمل در نهایت هر گروه بر بخشی از نظام ادبی سیطره پیدا کنند و تعیین‌کننده هنجارها در آن بخش باشد.

مسئله نهاد در پرسش من از این جهت اهمیت دارد که باید دید با توجه به بحرانی که دامن نظام ادبی را گرفته، کدام یک از بخش‌های فوق‌الذکر در تولید ادبی صاحب اقتدار و نفوذ است و نسبت این نهاد با سنت چیست. در حوزه ترجمه به نظر می‌رسد افراد صاحب اقتدار ادبی در تعیین هنجارها قدرت تأثیرگذاری خود را از دست داده‌اند و جای آنها را ناشرین و خوانندگان و رسانه‌های جمعی از جمله اینترنت گرفته‌اند.
